

هو البهی الباهی الأبهی

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی‌مثالی را سزا است که لم‌یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی بسموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج نموده و از هر شأنی از شئون عزّ احدیتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئون قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب‌تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان موجی از طمطم رحمت بی‌زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفعه‌ئی از نفعات رضوان بی‌مثالش تمام موجودات را بخلفت عزّ قدسی مکرم داشته و برشحّه مطفحه‌ئی از قماقم بحر مشیّت سلطان احدیتش خلق لا نهاییه بما لا نهاییه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم‌یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ نموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سموات و ارضین‌اند چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سحاب مکرمتش مأیوس نگردند

چه قدر محیط است بدایع فضل بی‌منتھایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذره‌ئی در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است بشنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افنده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرك عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صدھزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صدھزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم‌یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بصرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند چه قدر متحیر است این ذره لاشیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم بصر درائی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ئی و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی اگرچه لم‌یزل ابواب فضل وصل و لقاییت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی‌مثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی و بذات خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که در بیدای هجر و فراق جان باختند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبھوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتھیه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود

و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرمود و آن جمال عزّ احدیه را از مابین بریه خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرمود لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسل کوش بی‌زوال و تسنیم قدس بی‌مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدّس شده بجزروت عزّ لقا که مقام قدس بقا است درآیند و او است مرآت اولیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین اطاعت الله است مأمور فرمود تموجات ابحر اسمیه از اراده اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه چه که وصول بغیب لایدرک بالبدیهه محال و ممتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور سبحانی مشهود و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من‌غیر اشاره طالع و ملحوظ و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را بحجّتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده‌اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحہ حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود و لکن تخصیص آن حجّت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلق باراده دون او نبوده

حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود مسئلت نموده که شاید از طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسیل بی‌زوال و تسنیم بی‌مثال خود محروم نفرماید چه که جمیع مقامات ما لا نهائیه عرفان و منتها ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه بلند اعلی و مقام ارجمند ابهی بوده جهدی باید تا از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه نموده فارغ شده باصل شجره مرتفعه مبارکه الا فایز شوید که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ و منتهای آن و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه از آن کینونت احدیه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اولیه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لایح خواهد بود دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لایح و مشرق و مضیء است و هم‌چنین کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احدیه بوده‌اند دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجّه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجّت نبوده و نخواهد بود

باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من‌عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومی که قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات اسمائیه برداشته و باصل ظهور ناظر باشید که مباد در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بان نباشید و نعوذ بالله عن ذلک فلترقبین یا ملأ البیان لتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن یغنیکم ولو یكون کلّ من فی السموات و الأرض و هذا خیر النصیح منی علیکم ان اتمم تقبلون باری بصر سرّ و شهاده را از توجّه ما سوی الله پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر ظهور فایز شوید و بلقای او که عین لقاء الله است مرزوق گردید و اینست قول حقّی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب درنیاید او را باطلی لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربّانی روشن و مضیء بوده و خواهد بود چه نیکو است حال نفسی که بنفس خود بانوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد فهنیئاً للعارفین

این سند از کتابخانه مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۲۲ مه ۲۰۲۴، ساعت ۶:۰۰ بعد از ظهر